


۲
۸



بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

		شماره ثبت کتاب ۵۵۶۱۷
کتابخانه مجلس شورای ملی		
موضوع	تاریخ فهرست شده ۱۸۵۲۷	
مؤلف	کتابخانه ملک فی سیر الکون	

خطی و فهرست شده
۸۴۵۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على سيدنا
محمد و آله الطاهرين اما بعد اين رسالت
مستعمل بر مواعظ و اندرز سلاطين عجم و شعر
بر كيفيت مماشات با بني آدم در هر
نقطه اش نکته نهانست و معنی كلام

الملوك

الملوك ملوك الكلام در او عيان سخن
كان کار زبان پوشند است که از تحت
الشری آید بلند است و این کتاب نامیده
تحت الملوك فی السیر و السلوك و
از هر یک سخنی که از در این مختصر است نوشته
میشود تا خوانند کار افایده فی باشد
پیدا نمایند کیومرث میفرماید شای

بسیار شست را خود پسند کند کامرا
شمار دل را بمیراند آنچه برداد و دوش
سفر آید روز کارش ماند وانی پیروز تر شود
و هر چه در استی پایی پیش نهند کار
بهر از پیش رود هوشنگ می فرماید
سخنی دنیا در چهار چیز است پسوانی
در شوخیت بیماری در غیبت قرض در

دقت

در وقت قلت و باز ماندن از رفیق در حلت
پادشاه باید که چیز را عادت کند درنگ
در عقوبات و شتاب در خیرات و صبر
حادثات میسر نماید نه زیانست که چاره
پذیر نیست دشمنی خویشان رشک همران
خواست خسروان دو چیز را فراموش
نباید کرد خدا و مرک را دو چیز را زیاده پش

اول نیکوئی نمودن با کسان دویم بدی دیدن
از ناکسان و سرمود اگر تو را چهار چیز باشد
در کیستی بر خورداری اول رستگونی
و درست کرداری دویم پایداری
دوستی سیم پاکدینی چهارم نمانی از
دست پنج خود فراموشی و بادی
دوستان انفاق نمانی ظهورت

میفرماید

میفرماید که پادشاه صاحب فکر باید درگاه
خشم و غضب آن نماید که در وقت رضایت
آن قیام تواند نمود ایرج میفرماید از
مردمان کیستی در شکستم که تو انگریز از
اندوخته داند و در پیانیت آسایر شوا
در بسیاری داند و در اندکست بزرگو را
ریر از مردمان چشم دارند و در نیکوکاریست

شد رستی را از تن آسانی دانند و از
بدون سخنی و بر و بار نیست منوچهر میفرماید
پادشاه را بر سپاه و رعایا حقست
و رعایا و سپاه را بر پادشاه حقست اما
حقوق پادشاه بر سپاه است که ویرا اطاعت
نمایند و بادشمن ملک محاربه نمایند و حق
سپاه بر پادشاه است که علوفات ایشانرا

بدون

بدون تاخیر برساند و حق پادشاه بر رعیت
است که نفس و مال را او دریغ ندارند و
خراج پادشاه را بطوع و رغبت ادا نمایند
و فرمان او کردن ننهند و حق رعیت بر
پادشاه است که با ایشان داد کند و مال
واجبی از آنها بر فوق بستاند و باید که عفو
و اغماض بر مزاج پادشاه غالب باشد و عفو

کمتر نماید و اگر کسی را با حق کشته باشد باید
 پادشاه خود مرتکب قتل او نشده پورته
 مقتول سپارد تا ایشان بطریق شیع
 با ورق بار نماید نور زعفران نماید کسی را که
 این چهار خوبی باشد دوستی را نشاید
 اول آنکه بدی از تو پسندد و تو را از آن باز دارد
 دوم آنکه نهی و قیید او را بده چندان نماند

سیم

سیم آنکه اگر بتوفعی رساند او را بجا طرد دارد
 چون سودی بیند از او فریبش کند چهارم
 آنکه مرگ او گناه اندک از تو میدبرد تو گیسو
 و عذر پذیرد گمانی کفایت از سخنان
 اوست که میفرماید از دوستی که بود
 زسد از دشمنی او نیز نخواهد رسید و هفتم
 بنامی بزیاد شاه باند از بهت و برکت

گویند بدان وقت که رعایای ما زندان سر
اطاعت او باز زده بودند حاکم صورت و ا
عبر ص رسانید و در این باب از ای پ
کیتباد استعلام نمود و شهریار آفاق فرمان
داد که نوشته بایشان ارسال دارند
مشتمل بر وعید و تهدید و اینکلمات را در او
درج نمایند که بار عینت در معرفت حجت

بهرور و صاحب خود کمتر از فوج کلنگ و
مکس نخل نباشد که همیشه ایشان یکی از ^{نشین}
بر خود میسر سازند و فرمان او را گردن
و باید اقدام و چکان بنایند در آماده کردن
توشه و نظم امور مردمان و قوت معیشت
ایشان منوط و مربوط است بعدل پادشاه
و بر رعایت راعی و سیاست حاکم زیرا که خلایق

بشاه بهمانند که همایشان بکتاب
معاش و اخار ما بحتاج مقصود باشد
ایشان بر تحصیل لذات و تنعم موقوف بود
و پادشاه سایه رحمت پروردگار است
بر بیض زمین که تشنگان بادیه حیرمان
کرماز دکان تمیز مشقت را از منهل قرب
عدل و شرب زلال فضل او شراب نوال^{چند}

پس

پس کافه عباد و عاهد انام را از پادشاه
قادر و سلطانی عادل کریر بشد تافان
اعمال و نظام اشغال ایشان بر سنن
استقامت و همت عدل مقرر باشد که کاس
کوید بهترین چیز با صحت است و بالائز آن
اسایش کشور و کوار اتر از آن توانگر و لذت
دائر از آن دمنیت لدا سب منفیر باشد

پادشاه باید در تادیب مجربان و تعهد
مخفیان و پاداش اعمال ناپسند ایشان
طیب حاذق باشد که چون خواهد عجز و سب
مدا و اکنه از اقلع و حجب نماید تا از مواد فاسده
پاک شود و بعد التیام نماید عیسی پادشاه
چه برگردن کشان دست یابد و ایشان را سپارارد
پس از آن نوازش نماید اسفندیار نیز

انامه

انامه دین ندارند با هر دو کان در نظیر بصیرت هر
مساویند شایسته امانت نباشد اگر که دین
و میفرماید که روانست پادشاه را که حد
برد و دیگر ملوک مکر بحسن سیرت و پادشاه
باید که آرزو بر در حصول نام نیک و پی
نماید تا بصیرت عدلش در افاق منتشر شود
و میفرماید فضل پادشاه بر زیر دست است

که او قادر است بر برون احسان فرمود
یعنی پادشاه همایون را می باید که بی^{لط}
عقد مہمات بشناسد و صدق رعایت در
نت^پ اولوالباب بصروف دار^شچه
قدراکرام شناسند و شکر احسان کند^چ
آثار آن از حاشیه روزمچون شود و ہم
فرموده هر که بنام فریفته شود سب^ن

در ماند و هر که سب^ن خیانت کند بجان در^ن
بہمن معینر ماید نیکوترین خویش داد^{ست}
و خود سری زبان اندیشها باشد و فرمود
دلیر است که ماندن نام نیک را
بتائش زبانی برگزید و بد دل^{کے}
است که تائش زبانی را از نام جا^{بد}
برتر داند رستم منفیر ماید هر حادثه که رو^{نیای}

از بصرف مال دفع توان نمود مگر حذر
که در آن از سر جان شیرین باید گذشت یک
از حکما فرموده مرد شجاع صاحب تیر باشد
چه اگر اعتمادی بر قوت و شجاعت نماند
باشد که بهر احتیاتی نمید که استیام نپذیرد
و شاید کلام آن مطلب کلام معجز نظام حضرت
امام بهنام علیه السلام الغالب امیر المؤمنین

علیه السلام که در روز جنگ خندق با سوار
عبدود فرمودند که اگر بحدی
دارا بمیفرماید هر که دوستی ترا نشاند
ناید بپذیری که در تنهت در دم دشمن
نیز گوید آنچه در تو نباشد و معنی نماید
هرگاه اندوهی بشمارد اندوهی برتر
از آن پیدا آید تا اندوه شما کرد و

و میفرماید نیکوترین خوی پادشاه رشتگی
پس باشد که بیم دشمن و امید دوست
در آنت و میفرماید جو دنا خواسته
دادنت چه پس از خواستن پادش
خواهش باشد سامانیان اردشیر فرماید
پادشاهی توان کرد مگر با سپاه و سپاه
کردنیاید مگر بزرگ و سیم و سیم اندوخته نشود مگر

مگر بزرگ دست پروری وزیر دست را
نگاه توان داشت مگر بعدل و میفرماید و شای
چهار خوی داشته باشد اول پسندیده
فطرت دوم بزرگ منشی سیم خشم بر بزرگ
چهارم مهر بانی بر نیکان هرگز میفرماید
همه کرد چهار خوی نباشد نه او را سرور
سپاه نباشد اول دور اندیش نباشد

چنانکه در آغاز بحسام را پند دویم خندان
دانمشد باشد که از هر چه ناپسند باشد
بیریزد نیم چنان باشد که از هر سختی بگریزد
آیندتر سد چهارم آنکه اندوختن
کیتی را نزد او بهائی نباشد و ابقا
و عده از لوازم او باشد بگرام میفرماید
چهار چیز است که از چهار چیز ناکر است

پادشاه

پادشاه از دستور زن از شوی سب
از تازیانه شمیر از آب و میفرماید بپزند
و خیر ما قاعقت و بهترین عادتها جو است و
بهترین خوشبها مو دشت نوشیرون
میفرماید روز باد خوب نیکوست و روز
باران باده نوشیدن و روز برابر کرمان
و روز آفتاب بکارهای لازم پرداختن

و میفرماید تا روز و شب اینده و روز دست
از گردش کارها در سخت مشو و اگر خواهی
راز تو دشمن ندانند پیش دوست مگو و میفرماید
پیشتر اوقات سخن برخوایش مردمان گنج
نامه دلهای تو باشد و میفرماید اندک از
دنیا با کمی اندوه کوارتر است از بسیار
محنت و صواب چنان نمود که بساط کلمات را

برضیاع

برضیاع انوشیروان که با اتفاق اعدا ملوک
افاقت طی نمایم و خدا ای تعالی
همسکان را توفیق آکتاب
کرامت کناد و بر طلب
رضای خود حریص
کردانا دانستیم
علیم کتبه الحقیق
المنذوب خیرین
۱۲۰۷



115